

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقصد دوم: نواهی

مقصد دوم در کتاب کفایه بحث «نواهی» است، که مرحوم آخوند(ره) این بحث را در سه فصل عنوان فرموده‌اند.

فصل اول راجع به «موضوع له صیغہ‌ی نہی» است و آنچه مربوط به این مطلب است.

فصل دوم بحث مهم «اجتماع امر و نہی» است.

فصل سوم بحث مهم دیگری است که «آیا نہی دلالت بر فساد دارد یا نه؟»

فصل اول

در فصل اول چند مطلب را بحث فرموده‌اند؛

مطلب اول: «موضوع له صیغہ‌ی نہی»

مطلب اول این است که موضوع له صیغہ‌ی نہی چیست؟ همانطور که در اوامر بحث کردیم که موضوع له صیغہ‌ی امر چیست، اینجا هم همین بحث بعینه تکرار می‌شود که موضوع له صیغہ‌ی نہی چیست؟

در اینکه موضوع له صیغہ‌ی نہی چیست، مجموعاً چهار نظریه بین علما وجود دارد و یک احتمال پنجمی هم در کلمات مرحوم محقق اصفهانی(ره) ذکر شده، البته خود ایشان نظریه‌ی دیگری را اختیار کرده‌اند. لذا باید این چهار نظریه را بررسی کنیم.

نظریه مشهور اصولیین: موضوع له صیغہ نہی؛ طلب است

نظریه اول که به مشهور اصولیین نسبت داده‌اند، این است که: همانطور که صیغہ‌ی امر دلالت بر طلب دارد، صیغہ‌ی نہی هم دلالت بر «طلب» دارد. و از نظر موضوع له هر دو یکسانند و فرقی بینشان از نظر معنا نیست.

اختلافي که بين اينها وجود دارد اختلاف در متعلق است. صيغهي امر بر طلب فعل دلالت دارد، اما صيغهي نهی بر طلب ترک دلالت دارد. صيغهي امر بر طلب ايجاد فعل و طبيعت در عالم خارج دلالت دارد، اما لا تفعل که صيغهي نهی است، بر طلب ترک طبيعت در عالم خارج وضع شده است.

بر همین اساس این مطلب را متفرع کرده‌اند که ايجاد طبيعت به ايجاد فرد ما است و ترک طبيعت به ترک جميع افراد است.

این نظريه را، مشهور از اصولیین قائل‌اند؛ از جمله مرحوم آخوند(ره) در کتاب کفایه و بعد ایشان مرحوم محقق نائینی(ره) (در کتاب فواید الاصول، جلد اول، صفحه 394) همین قول را اختیار کرده‌اند که، صيغهي امر طلب الفعل و صيغهي نهی طلب الترك است، و از نظر معنای طلبی بین اینها هیچ فرقی وجود ندارد و اختلاف بین اینها اختلاف در متعلق است.

نقد و بررسی قول مشهور

بر این نظريه مجموعاً چهار اشکال مطرح شده که بعضی را خود قائلین به این نظريه ذکر کرده و جواب داده‌اند و بعضی را هم دیگران ذکر کرده‌اند.

اشکال اول و جواب از آن

اولین اشکالی که ذکر شده این است که، ترک امري ازلی است و سابق بر قدرت انسان است و قدرت انسان به چیزی که سابق بر اوست، تعلق نمی‌گیرد.

قدرت به چیزی که الآن می‌خواهد موجود شود تعلق پیدا می‌کند، و ترک امر ازلی است که از سابق بوده و قدرت انسان به یک شيء و امر سابق تعلق پیدا نمی‌کند.

پاسخ از اشکال اول

این اشکال را جواب داده‌اند که مراد از ترک در اینجا، ابقاء ترک است. نسبت به اصل ترک از ازل، قدرت تعلق پیدا نمی‌کند، اما مکلف بر استمرار ترک قدرت دارد، که آن را ابقاء کند و یا منافی او که عبارت از فعل است را انجام دهد و ترک باقی نباشد.

این اشکال جوابش همین است و روشن است که جواب درستی است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: شما ترک غیبت را از ازل داشتید و الآن که به شما رسیده، ترک غیبت زید را می‌توانید استمرار دهید، یعنی غیبت را ترک کنید یا استمرار ندهید که با غیبت کردن آن ترک از بین می‌رود، ابقاء و استمرار ترک، امري است که کاملاً متعلق قدرت انسان قرار می‌گیرد. ابقاء و استمرار یکی است و مراد از ابقاء همان ادامه و استمرار است.

اشکال دوم: اشکال ثبوتی و جواب از آن

بیان اول برای اشکال ثبوتی

اشکال دوم این است که، این نظریه هم ثبوتاً معقول نیست و دچار اشکال است و هم اثباتاً مخالف با ظواهر است. قسمتی از این اشکال در بعضی از کلمات آمده، اما به صورت مفصل و جامع در کلام امام (رضوان الله علیه) (در کتاب مناهج الوصول، جلد 2، صفحه 103) ذکر شده، که فرموده‌اند: اینکه بگوئیم نهی عبارت از طلب ترک است و ترک همان عدم است، ثبوتاً معقول نیست، برای اینکه عدم، لاشیء محض است و چیزی که لا شیء است، نمی‌تواند دارای مصلحت باشد و متعلق اراده‌ی انسان قرار گیرد. اراده به فعل تعلق پیدا می‌کند اما چیزی که عنوان عدمی دارد و عدم هست، چون عدم لاشیء است، طلب و اراده و مصلحت نمی‌تواند در او تحقیقی داشته باشد.

پاسخ از اشکال دوم

در جواب می‌گوییم که دو جور عدم داریم: یکی عدم مطلق و دیگری عدم مضاف. عدم مطلق یعنی عدمی که مطلقاً عنوان عدمی دارد و هیچ حظ و اضافه‌ای به وجود ندارد، اما در مقابل آن عدم مضاف را داریم، که همانطور که مشهور فلاسفه هم می‌گویند: «له حظ من الوجود».

لذا بعضی از احکام و اوصاف وجودی را هم بر او بار می‌کنند. مثلاً عدم زید که عدم مطلق نیست بلکه به یک وجود خاصی به نام زید اضافه شده، که حظ و بهره‌ای از وجود دارد یعنی مثلاً می‌تواند شرط واقع شود، و همین که می‌تواند شرط واقع شود، خودش حظی از وجود می‌شود و یکی از اوصاف وجودی را پیدا می‌کند.

لقائل أن یقول: مشهور که ترک و عدم را متعلق برای نهی قرار داده‌اند، مرادشان از طلب ترک، عدم مطلق نیست. اگر عدم مطلق مراد بود، این اشکال وارد است اما این، عدم مطلق که نیست، طلب ترک «خوردن»، طلب ترک «گفتن»، ترک معمولاً اضافه‌ای به یک امر وجودی دارد، لذا به خاطر اضافه‌ی به این امر وجودی می‌تواند متعلق برای طلب قرار گیرد.

بعد امام (ره) فرموده‌اند: اگر قائل بین عدم مطلق و عدم مضاف فرق گذارد، «لیس علی ما ینبغی» است و قبول نمی‌کنیم و دیگر چیزی توضیح نفرموده‌اند. اما اگر در ذهن شریفتان باشد، یکی از مبانی امام (ره) که برخلاف مشهور فلاسفه و اصولیین است، همین بحث است.

مشهور فلاسفه و مشهور اصولیین بین عدم مطلق و عدم مضاف فرق می‌گذارند و قائل‌اند که بر عدم مطلق هیچ صفت وجودی را نمی‌توانیم بار کنیم، اما بر عدم مضاف بعضی از احکام وجودی را می‌توانیم مترتب کنیم. اما نظر شریف ایشان این است که فرقی نمی‌کند عدم، عدم است، عدم مضاف هم هیچ حظی از وجود ندارد، عدم چه به نحو مطلق باشد و چه مضاف و محدود، هر دو عنوان لا شیء را دارند یعنی هیچ، یعنی اصلاً چیزی نیست، عدم را که معنا می‌کنیم می‌گوئیم: «لا شیء، لیس بشیء»، چیزی نیست. وقتی می‌گوئیم: چیزی نیست چطور چیزی که هست و یک صفت وجودی است را بر او بار کنیم؟

آنطوری که در ذهنم هست، قبلاً به این مبناي شریف امام (ره) مقداری مناقشه داشتیم. اگر از دید عقلی محض بخواهیم وارد شویم، همینطوری است که ایشان فرموده‌اند. از دید عقلی محض بین عدم مطلق و عدم مضاف فرقی نیست و هر دو عنوان لا شیء را دارند، چه بگوئیم: عدم، که عدم زید، عمرو، بکر، دنیا و عالم و همه چیز را شامل شود و چه بگوئیم: عدم زید، هر دو عنوان عدم را دارند، لکن از نظر عرفی و عقلایی، عقلاً بین عدم مطلق و عدم مضاف فرق می‌گذارند.

عقلاً در عدم مطلق می‌گویند: لا شیء محض است، اما در عدم مضاف می‌گویند: غرض به آن تعلق پیدا می‌کند و لذا عرض

کردم که عدم زید را می‌توانیم شرط قرار دهیم، ولی عدم مطلق را نمی‌توانیم شرط قرار دهیم. مثلاً شارع بگوید: «این صلاة مشروطة بالعدم»، عدم مطلق که معنا ندارد اما می‌توانیم بگوئیم: به عدم تکلم، عدم الحدث، عدم یک شیئی را هم عقلاً و هم شارع می‌توانند شرط قرار دهند، همین می‌شود «له حظ من الوجود». از نظر عقلایی غرض به عدم مطلق تعلق پیدا نمی‌کند اما به عدم مضاف تعلق پیدا می‌کند. بنابراین این که بین عدم مطلق و عدم مضاف از نظر واقع فرقی وجود ندارد از نظر عقلی متین است اما از نظر عقلایی و عرفی بین اینها فرق وجود دارد.

لذا می‌توانیم این اشکال را جواب دهیم که مشهور که می‌گویند: مراد طلب ترک است، اگر ترک مطلق را متعلق قرار دهند، ترک مطلق یعنی لا شيء محض، یعنی با نهي و لا تفعل، لا شيء محض را طلب کرد، این معنا ندارد و اصلاً معقول نیست.

اما اگر مراد مشهور از ترک، لا شيء مطلق نباشد، بلکه عدم مضاف باشد و از قرینه هم روشن است که مرادشان همین است، وقتی که می‌گویند: لا تفعل، متعلق المتعلق را معین می‌کنند، ترک خوردن، ترک خوابیدن، ترک گناه، دروغ و این چیزهایی که وجود دارد. لذا این اشکال ثبوتی وارد نیست.

بیان دوم برای اشکال ثبوتی

اگر اشکال ثبوتی را از این راه وارد شویم که: طلب ناشی از شوق است، وقتی انسان چیزی را طلب می‌کند که شوق پیدا کند، و شوق هم معلول برای مصلحت است نه اراده، یعنی جایی که در چیزی مصلحت وجود داشته باشد، انسان شوق پیدا می‌کند و وقتی شوق پیدا کرد، طلب می‌کند. پس طلب، متفرع بر شوق و شوق متفرع بر وجود مصلحت است.

این بیان، نه به شکلی که عرض می‌کنم اما با اشاره‌ای در کلمات مرحوم خوئی (ره) (محاضرات، جلد 4، صفحات 83 و 84) بیان شده، که فرموده‌اند: عدم چیزی نیست که بخواهد مصلحت در او باشد، مصلحت همیشه در فعل است. شما نمی‌توانید بگوئید در یک عدمی ملاک وجودی مصلحت وجود دارد. در باب محرّمات هیچ فقیهی نمی‌گوید در ترک دروغ مصلحت است، بلکه در خود دروغ مفسده وجود دارد.

سؤال:...

پاسخ استاد: نمی‌شود گفت در ترک دروغ مصلحت وجود دارد اساساً مصلحت همیشه در یک امر و فعل وجودی است، که اساس اشکال مرحوم آقای خوئی (ره) به مشهور و مرحوم آخوند (ره) بیشتر روی همین مطلب است. یعنی در بیان اشکال ثبوتی از این راه وارد شده‌اند که طلب متفرع بر شوق است و شوق هم متفرع بر مصلحت است و مصلحت در امر وجودی و در فعل است. و نمی‌توانیم بگوئیم در باب ترک و اعدام، مصلحت وجود دارد.

سؤال:...

پاسخ استاد: شاهدشان این است که در تمام محرّمات هیچ فقیهی نمی‌گوید که: در ترک حرام، در ترک خوردن خمر مصلحت است، بلکه می‌گویند: در خوردن آن مفسده وجود دارد.

این اشکال ثبوتی را عنوان کرده و به دنبالش گفته‌اند: این حرف مشهور، که نهي عبارت از طلب ترک است، باطل است.

پاسخ اشکال ثبوتی به بیان دوم

این اشکال را هم می‌توانیم جواب دهیم که این مطلب که، طلب متفرع بر شوق و شوق هم متفرع بر مصلحت است و مصلحت هم در فعل وجود دارد، حرف درستی نیست، بلکه طلب در جایی است که، یک غرض عقلایی یا شخصی باشد ولو اصلاً شوقی هم در کار نباشد. در جایی که کسی دارویی را طلب می‌کند، اشتیاقی در نفس نیست اما غرض وجود دارد.

پس طلب از عقلا در جایی است که یک غرض عقلایی وجود داشته باشد، و مسئله‌ی شوق و وجود مصلحت در فعل، در اینجا لازم نیست. «الطلب متفرع علی الغرض» و عرض کردیم که غرض عقلا به عدم مطلق تعلق پیدا نمی‌کند، اما نسبت به عدم مضاف، تعلق پیدا می‌کند.

غرض عقلا به اینکه دروغ ترک شود، ربا نباشد، خیانت نباشد، تعلق پیدا می‌کند، یعنی ترک متعلق غرض اینهاست ولو اینکه قطعاً در خود فعل دروغ مفسده هست و آن مفسده هم موجب بغض است. اما آنچه که الآن مطرح است، این است که غرض عقلایی به این عدم مضاف تعلق پیدا می‌کند و همین مقدار کافیهست در اینکه ما این اشکال ثبوتی با این بیان دوم حل کنیم.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: همین که در دروغ مفسده است، سبب شده که ترک دروغ مطلوب برای مولا باشد.

مبنای مشهور را مرحوم امام، مرحوم خوئی، مرحوم اصفهانی (قدس سرهم) پذیرفته‌اند که نظرات آنها را هم بیان می‌کنیم، ولی بالأخره اینکه مشهور گفته‌اند: «لا تفعل أي طلب الترتک»، یک امر دور از عرف و عقلا نیست. وقتی می‌گویید شارع دروغ را حرام کرده، می‌توانید سؤال کنید مطلوب شارع چیست و قطعاً مطلوب دارد و آن ترک دروغ است، نمی‌خواهد در بین مردم دروغ باشد، همین مقدار متعلق غرض قرار می‌گیرد، طلب را از این راه و ملاک را از راه متعلق المتعلق درست می‌کنیم و مسئله حل می‌شود.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: هر جا، هر چیزی که متعلق غرض عقلا قرار گیرد، طلب به آن تعلق پیدا می‌کند خواه وجودی باشد یا عدمی. غالباً انسان وقتی چیزی را طلب می‌کند، اول به آن شوق پیدا می‌کند، اما این کلیت ندارد. بنابراین این بیان ثبوتی دوم هم به نظر ما با این راه می‌شود جواب داد که بگوئیم: طلب متفرع بر غرض است.

عجیب این است که مرحوم آقای خوئی (ره) و تلامذه‌ی ایشان از یک طرف مسئله‌ی غرض را توانسته‌اند تصور کنند و از طرف دیگر گفته‌اند: مصلحت در آن معنا ندارد پس این نظریه‌ی مذکور باطل است. آنچه که مرحوم آقای خوئی (ره) را وادار کرده به اینکه این نظریه آخوند (ره) و مشهور را نپذیرد، فقط در همین یک کلمه است که ترک عدم است و در عدم مصلحت معنا ندارد و طلب متوقف بر وجود مصلحت است. که ما عرض کردیم این درست نیست، طلب در جایی است که یک غرض عقلایی باشد غرض را هم در اعدام مضافه و نه عدم مطلق تصویر کردیم که غرض در آنجا معنا دارد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين